

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که که مواردی را بزرگان فرموده‌اند که مشمول اخبار من بلغ نیست.
مورد اول؛ جایی که علم داشته باشیم و یا اطمینان داشته باشیم به این که این ناقل خلاف
واقع دارد می‌گوید. قرینه‌ای وجود دارد بر این که این سهواً دارد این مطلب را می‌گوید یا
این که کذباً، بالاخره جامع آن این است که خلاف واقع است. این مورد مشمول اخبار من
بلغ نیست. حالا اگر بگویم اخبار من بلغ دلالت بر استحباب می‌کند پس این جا را شامل
نمی‌شود. این موارد استحباب عمل ثابت نمی‌شود. اگر بگویم اخبار من بلغ دلالت بر
حجیت اخبار ضعیف در باب غیر الزامیات می‌کند باز این جا را شامل نمی‌شود. اگر هم
بگویم که هیچ کدام از این‌ها نیست بلکه این اخبار فقط دلالت می‌کند که خدای متعال
ذات این عمل‌ها را مورد ثواب قرار داده است بدون این که استحبابی و امثال این‌ها جعل
بشود؛ این هم باز ثابت نمی‌شود. برای اثبات این مدعی به وجوهی تمسک شده یا می‌شود
کرد که باید بررسی کنیم ببینیم این وجوه تمام است یا نه؟ وجه اول؛ ما نسب الی السید
الخوئی قدس سره هست که ایشان فرمودند اخبار من بلغ انصراف دارد از این مورد،
موردی که ما علم داریم یا اطمینان داریم (اطمینان را من اضافه می‌کنم، در کلام آن‌ها
علم است) این هم حالا وزانش همان است. علم داریم یا اطمینان داریم که این خلاف
واقع است. در تقریب انصراف دو بیان می‌شود گفت. یکی این که بگویم این ادله
انصراف دارد، این جا را نمی‌گیرد. همین مقدار، چون جایی که می‌دانی دروغ گفته یا اگر
دروغ هم نگفته سهو کرده، بالاخره مطابق واقع نیست، می‌دانی این را، اخبار این جا را
نمی‌گوید، جایی را می‌خواهد بگوید که شما احتمال می‌دهی راست باشد، احتمال می‌دهی
مطابق با واقع باشد. این موارد را نمی‌گیرد، همین مقدار، نمی‌گیرد.

بیان دوم این است که نه، این انصراف موجب می‌شود که موضوع این اخبار معنون به
عنوان بشود؛ یعنی «من بلغه ثوابٌ علی عمل و لم یعلم أو لم یطمئن بخلافه» آن وقت
فَعَمِلَهُ خدای متعال إعطاء می‌فرماید. پس یک قیدی به واسطه انصراف به موضوع اضافه
می‌شود که «و لم یعلم خطأه أو لم یطمئن بخطئه» این جوری باید گفت. که این دو تا
آثاری دارد که بگویم انصراف موجب این می‌شود که فقط نگیرد یا نه موجب تعنون
می‌شود؟ شبیه آن دعوایی که بین مرحوم آقا ضیاء و مکتب محقق نائینی است. مکتب آقا
ضیاء و مکتب نائینی که وقتی مخصص به عام می‌خورد، آیا عام را معنون می‌کند؟ اگر
گفتیم «أکرم کل عالم»، بعد گفتیم «لا تکرّم الفساق من العلماء»، این باعث می‌شود که
«أکرم کل عالم» معنون بشود. بشود اکرم کل عالمی که لا یكون فاسقاً، حالا در این
تعنّونش هم کلام است که به چه شکل معنون می‌شود. آیا به نحو توصیف معنون می‌شود
یا به نحو تأکید معنون می‌شود یا به نحو دیگری معنون می‌شود؟ بالاخره معنون می‌شود،
حالا آن هم اثر دارد استصحاب عدم ازلی و احراز موضوع و این‌ها، آن جاها اثر دارد. یا

مثل آقا ضیاء، آقا ضیاء می‌فرماید نه، تخصیص تعنونی برای عام ایجاد نمی‌کند. به قول ایشان تخصیص مثل مردن عده‌ای از علماء است. وقتی می‌میرند که این‌ها نیستند. تخصیص که می‌خورد این‌ها آن جا نیستند نه این که یک عنوانی ایجاد می‌شود برای آن جا، این‌ها آثار دارد در بحث‌های فقهی، جاهای مختلف این‌ها آثار دارد بر احراز موضوع به واسطه اصل، این‌ها اثر دارد. این را بگوییم یا آن را بگوییم. این جا هم می‌گوییم انصراف، تارة می‌گوییم آقا انصراف دارد فقط آن مواردی که شما علم داری یا اطمینان داری که این خطا هست نمی‌گیرد، همین! یک وقت نه، می‌گوییم که تنها این نیست که نمی‌گیرد، نمی‌گیرد چون معنون شده به عنوانی که این عنوان آن جا نیست. این می‌شود من بلغه ثواب علی عملی که علم به خطای آن ندارد، اطمینان به خطاء آن ندارد؛ چون معنون به این می‌شود فلذا این جایی که علم به خطا دارید یا اطمینان به خطا دارید، آن دلیل شاملش نمی‌شود. بأحدٍ نحو، این محقق خوئی قدس سره در کلام منقول از ایشان در تقریرات‌های ایشان که من جمله مثلاً جایی که بهتر بیان کرده همین الهدایه هست مال مرحوم آقای صافی، فرموده «و الاخبار منصرفه اما علم بکذبه من بلوغ الثواب ولو تعبداً» این برای تعبداً آن هم حالا مال صُور بعد است که بعد توضیح آن خواهد آمد.

شهید صدر قدس سره از کلماتش استفاده می‌شود که مستقیماً نسبت نداده ولی از کلماتش استفاده می‌شود که این انصراف را به شیوه دوم فهمیده ایشان؛ یعنی تقیید، تعنون به این ادله ایجاد می‌شود در ... ولی خود ایشان مرحوم، آن چه که از مرحوم محقق خوئی نقل شده بیانی ندارند؛ همین دارند که انصراف دارد، حالا ممکن است ایشان از بحث تلقی فرموده باشد یا خودش استنباط کرده باشد که مراد ایشان ... این بیان اول و دلیل اول؛

این دلیل بنابر بعضی از فقه الحدیث‌های اخبار من بلغ باید گفت که تمام بلکه بالاتر از انصراف است؛ چون گفتیم که یک بحثی داشتیم در بحث‌های تمهیدی که آیا موضوع در اخبار من بلغ چیست؟ و آن ما «یترتب علیه الثواب» چیست؟ آیا ذات العمل است یا العمل الانقیادی است یا الانقیاد است؟ سه احتمال داشتیم که این ثواب مال انقیاد باشد. این ثواب مال عمل انقیادی باشد، این ثواب مال ذات العمل باشد که ما اختیار کردیم که مال ذات العمل است. اگر کسی بگوید از این اخبار استفاده می‌شود که این ثواب مال انقیاد است، نه مال ذات العمل است نه مال عمل انقیادی است. قهراً در مواردی که آدم علم به خطا و خلاف دارد چه جور می‌تواند انقیاد بکند؟ انقیاد یعنی این عمل را بیاوری به احتمال این که شاید مولا می‌خواهد. شاید مطلوب مولا باشد، اگر می‌دانی این دروغ گفته، می‌دانی این خطا کرده، دیگه انقیاد معنا ندارد این جا، پس بنابراین نه تنها انصراف نیست بلکه امکان ندارد، بالاتر از انصراف، امکان ندارد. و قهراً روی این که بگوییم متعلق ثواب و ما یترتب علیه الثواب، انقیاد است این جا این جوری می‌شود کأنه یک قیدی به موضوع اضافه می‌شود؛ «من بلغه ثواب علی عمل واحتمل صحة ذلك» احتمالش را اگر می‌داد بله، آن وقت چون زمینه برای انقیاد درست می‌شود که انقیاد هم دارد. اگر هم مختار این باشد که عمل انقیادی «ما یترتب علیه الثواب» است، باز هکذا، عمل انقیادی وقتی ما می‌توانیم بیاوریم، عمل را به این وصف، به این عنوان بیاوریم که علم به خطا نداشته باشیم. علم نداشته باشیم که شارع نفرموده، و الاً باز هم معنا ندارد که عمل انقیادی بیاوریم؛ اما اگر هیچ کدام از این دو تا را نگفتیم و همانی که آقای آخوند فرموده است گفتیم که ما یترتب علیه الثواب، ذات العمل است. ذات العمل که این دارد نقل ثواب می‌کند، می‌گوید این عمل ثواب دارد. در این جا چرا بگوییم انصراف دارد؟ شارع به تفضل تأمّلش یا به آن می‌آید چه می‌فرماید؟ می‌گوید بعد می‌فرماید که ولو شما یقین داری؛

می‌دانی این دارد دروغ می‌گوید اما حالا که زبان گذاشته، بزرگواری من، سیادت من و کرامت من اقتضاء می‌کند بگویم ولو تو می‌دانی دارد دروغ می‌گوید. و یا این که چون می‌داند علم‌های ما به این که این‌ها دروغ می‌گویند خیلی جا مطابق با واقع نیست؛ باز به خاطر آن احتیاطی که گفتیم همه این‌ها را ثواب می‌دهد برای این که ن‌مستحبات واقعی رد در آن مستحبات واقعی در بین چه بشود؟ از دست عباد نرود و انجام بشود. بنابراین اگر ما بگویم موضوع، الانقیاد است، «ما یترتب علیه الثواب الانقیاد» است یا موضوع العمل الانقیادی است، این فرمایش درست است، این بیان، بلکه بالاتر از انصراف گفتیم، اصلاً ممکن نیست. اما اگر موضوع را ذات العمل گرفتیم، چه اشکال دارد که شارع مقدس بفرماید که بله ثواب می‌دهم؟ بلکه اطلاقات ادله همین را اقتضاء می‌کند. فرموده است که «أوتیه و أن لم یقله رسول الله» سوای این که تو هم بدانی که لم یقله است یا ندانی، ولو تو هم می‌دانی که پیامبر نفرموده، می‌دانی که شارع نفرموده،

س: ...

ج: چی ندارد؟

س: این معنا بعید است

ج: چرا بعید است؟

س: چون در ظرف احتمال حتی اگر احتمال عدم صدورش موافق واقع است خداوند متعال می‌دهد

ج: حالا اگر می‌داند

س: در ظرف ...

ج: الان اگر کسی بیاید بگوید آقا ولو یک کسی آمد افتراء بست و شما هم می‌دانید؛ گفت این مطلب را که اگر فلان کار را انجام بدهید من فلان جایزه را می‌دهم، فلان ثواب را می‌دهم، من می‌دهم این را، چون حالا گفته‌اند من می‌دهم. این بالاترین کرامت است دیگر، بالاترین سیادت است و فرض این است که این اخبار ممکن است بر این اساس باشد یا می‌فرماید هر جا این‌ها آمدند گفتند ولو دروغ، شما می‌دانید دروغ دارد می‌گوید ولو می‌دانید و اطمینان دارید اما همیشه چون ملازمه ندارد بین علم و اطمینان ما و این که این مطابق با واقع باشد عند الشارع، ممکن است مطابق با واقع نباشد عند الشارع، فلذا می‌گوید آقا همین جا هم که دروغ بستند، آن‌هایی هم، این اخبارهایی که آمدند گفتند فلان کار ثواب دارد، فلان کار ثواب دارد، مثل این که از کعب بن اخبار نقل کردند دیگر که این گفته، خودش اصلاً گفته من این‌ها را دروغ جعل کردم. این اخباری که من جعل کردم که فلان سوره را اگر بخوانی فلان ثواب دارد، فلان سوره را بخوانی فلان ثواب دارد، فلان آیه را بخوانی فلان ثواب دارد، خودش گفته من این‌ها را جعل کردم. چرا؟ دیدم اقبال مردم به قرآن کم است، آمدم یک ثواب‌هایی جعل کردم برای این که مردم اقبال به قرآن کنند.

س: حاج آقا، این

ج: حالا شارع بفرماید حالا چون این آقا گفته من می‌دهم. اشکال دارد؟ ثبوتاً که اشکال

ندارد. اثباتاً هم اشکال ندارد وقتی در مقام است، بگویم سیادت و کرامت امام یا آن امر احتیاطی که عرض کردیم فلذاست که لا

س: باب بدعت باز نمی‌شود؟

ج: بله؟

س: باب بدعت؟ ...

ج: او گناه خودش را می‌برد. او گناه خودش را

س: حاج آقا، از این طرف هم به بدعت‌گذار بگوید «فلیتنبوا مقعده فی النار» از آن طرف بگوید حالا که گفت من صاحبش را

ج: بله، اشکال آن چیست؟

س: خیلی بعید است.

ج: هیچ بعید نیست.

س: از آن طرف

ج: بابا! علی‌ای حال شما باید جلوی بدعت را با این... چه آن جور معنا کنید؟ چه ثواب بر انقیاد بخواهد بدهد چه ثواب بر عمل انقیادی بخواهد بدهد، آن در آن دو صورت هم باز جلوی بدعت‌گذاران را که نمی‌گیرد.

س: نه، شارع بیاید بگوید

ج: نه، جلوی بدعت‌گذاران را می‌گیرد آن جا؟ آن‌ها بدعت گذاشتند ولی شما احتمال می‌دهید

س: حاج آقا، شارع می‌آید می‌گوید بدعت است. من هم از بدعت بدم می‌آید

ج: نمی‌گوید شارع بدعت است، می‌گوید ولو شما،

س: ... بدعت گذاشته، می‌دانیم هم شارع از بدعت بیزار است ولی بیاید از آن طرف بر همین بدعت که ما هم می‌دانیم این بدعت است ثواب بدهد بر ...

ج: این جا، موارد دیگرش را چه کار می‌کنید که شما نمی‌دانید ولی او بدعت گذاشته؟ بعد می‌آید ثواب می‌دهد...

س: نه، حالا ما فرض‌مان آن جایی است که ... نداریم دیگه، فرض ما این است که علم

ج: می‌دانم آن جایی که

س: می‌دانیم شارع از این بدعت

ج: آن جایی که شما اطمینان ندارید، خودش فرموده «وإن لم یقله رسول الله» یعنی این

بدعت گذاشته، ممکن است بدعت گذاشته، ممکن است

س: ... استحقاق عرفی ندارد. این جا استبعاد... عرفی ندارد

س: استاد، شما از

س: اما این جایی که علم به عدم داریم، این جا عرفاً استبعاد

ج: چه استبعادی؟

س: حاج آقا، گفتید

ج: سیادت او، کرامت او است، می‌دهند.

س: ...

ج: بله، آن جا هم ... برای این که بدعت‌گذاران می‌گویند شارع که چنین قولی به مردم داده، ما می‌گوییم.

س: ولی حداقل مردم اگر بدانند دیگر عمل نمی‌کنند

ج: ولی دیگه اصلاً این شبهه‌ای در این اخبار من بلغ این است ولی مصالح بالاتری شارع حساب کرده، و الا یک حرف این است که این اخبار، فلذا بعضی می‌گویند اخبار من بلغ اصلاً مال جایی است که سند تمام داشته باشد. اخبار ضعاف را اصلاً نمی‌گیرد به همین شبهه که شارع که نمی‌خواهد راه برای بدعت‌گذاران و این‌ها باز کند. این اخبار من بلغ عده‌ای قائل هستند، شاید و منهم القائل حفظه‌الله که این اخبار من بلغ مال کجا است؟ مال آن جایی است که روایت معتبر است ولی این شاید اشتباه کرده، شارع می‌گوید این جاها را من می‌دهم؛ اما آن جاهایی که نه، اصلاً سند معتبر نیست؛ اخبار ضعاف را اصلاً شامل نمی‌شود. یک قول این است که این دائره‌اش را می‌آید ضیق می‌کند می‌گوید مال آن جا است. برای چی؟ برای این که این اخبار هر جوری شما معنا نکنید، اگر بنا باشد جاهای ضعیف را بگیرد راه باز کرده برای چه کسی؟

س: بدعت‌گذار؟

ج: برای آن کسی که می‌خواهد بدعت بگذارد، می‌خواهد دروغ ببندد، می‌خواهد

س: استاد ببخشید، این جا که ما می‌گوییم معلوم کذب؛ یعنی این که ما می‌دانیم که پیغمبر اکرم یا ائمه معصوم نگفتند

ج: نگفتند خودش هم فرموده و إن لم یقله،

س: نگفتند یا از این طرف هم ما هیچ احکامی نیست که لازم بوده که گفته بشود و ناگفته بماند؛ یعنی هر چیزی لازم بوده گفته شده، از یک طرف هم بر مبنای اصولین القاء در مفسده است؛ یعنی من مطمئن هستم که این نگفته؛ یعنی مفسده دارد. باز از یک طرف هم شارع من را تشویق کند به چیزی که من را در مفسده می‌اندازد. مگر این که قائل بشویم که

ج: نه، چه می‌شود مفسده شاید نداشته باشد. چه می‌دانی مفسده دارد؟

س: معلوم الكذب یعنی

ج: معلوم الكذب یعنی ثواب را کذب می‌دانی، اما این مسئله بعدی است که حرام است، موارد بعد است. الان حرمت این را خبر نداری، حرام است نمی‌دانی، حتی مکروه هم هست نمی‌دانی، فقط این آمده گفته این کار ثواب دارد. گفته آقا قرآن مثلاً سوره نصر را پنج بار اگر قبل از خواب بخوانی این ثواب را دارد. شما می‌گویید این دروغ دارد می‌گوید.

س: پس چرا می‌گویند معلوم الكذب... معلوم الكذب یعنی

ج: کذب یعنی این که دارد می‌گوید این ثواب را دارد کذب است.

س: یعنی خلاف واقع

ج: خلاف واقع است. یعنی پیغمبر نگفته این ثواب را دارد اما حالا این دارد می‌گوید، حالا خدا می‌گوید این درست است او نگفته بود، من هم نگفته بودم اما بعد از این که این دارد می‌گوید می‌دهم.

س: حاج آقا،

س:...

س: ...پس در ...اصول نیست دیگه، ما از قبل مفسده و مصلحتی ندارد

ج: خروج از موضوع پیدا می‌کنید

س: ربطی به مفسده ندارد

س: ...مبنای اولی مراد کذب خبری است یا کذب مخبری...

ج: کذب خبری است، یعنی بله، ولی می‌دانی این خلاف واقع است.

س: حاج آقا، شارع این همه می‌گوید این‌ها را با بدعت‌گذاران مقابله کنید، لبخندی در روی آن‌ها ننزید، ...فلان کنید. لکی لا یدوم فی ...بعد بیاید بگوید به آن بدعت‌شان عمل کنید، من هم ثواب به شما می‌دهم. این خیلی استبعاد عرفی دارد ضمن این که طبق مبنای

ج: عرض کردم اگر فقط قول القائد و امثال آن‌ها را بپذیرید، تخلصی دارید، اگر آن را نپذیرید هر معنایی بکنید این راه برای دروغ‌گوها و تهمت‌زن‌ها و بدعت‌گذاران باز می‌شود. آن‌ها گناه خودشان را می‌کنند. این چه ربطی دارد؟ آن‌ها گناه خودشان را می‌کند، جهنم خودشان می‌روند که بدعت دارد می‌گذارد، دروغ دارد می‌گوید، تسامح می‌کند، او گناه گردن خودش است. به قول بعضی از دوستان که در استفتائات مرحوم آقای تبریزی شرکت می‌کردند می‌گفتند ایشان می‌گوید راوی گفته، گردن خودش، طبق آن فتوی می‌دهیم چون سند تمام است. حالا اگر خودش دروغ گفته یا هر چیزی، گردن خودش، این جا هم، این گردن خودش، این بدعتش گردن خودش ولی شارع دارد می‌گوید اگر در این‌ها آمد و در کتب اخبار آمد و شما دیدید ولو می‌دانید دروغ گفته، من دیگه می‌دهم این‌ها را، کرامت من اقتضاء می‌کند کسی زبان گذاشت من این را بدهم یا چون می‌داند بالاخره این

موارد قاطعی شده به موارد دیگر و علم شما به کذب این جور نیست ملازمه داشته باشد که شارع هم آن را کاذب بداند، ممکن است این دروغ گفته، خلاف واقع به نظر خودش دارد می‌گوید یا واقعاً، ولی واقعاً واقعیت داشته باشد، شما هم که علم داری بگویی، شما اشتباه می‌کنی، واقعیت داشته باشد....

س: با این معنا اخبار من بلغ یا خیل عظیمی از اخباری که ما را حتی نه به معلوم الکذب بودن، به ضعیف‌السند بودن ما را منع می‌کنند با آن‌ها تعارض پیدا می‌کند دیگر؛ ما هم مجبوریم....

ج: هیچ روایتی نداریم که عمل به ضعیف‌السند را در مواردی که حرمت نباشد و این نباشد نداریم.

س: حاج آقا طبق مبنای امام که شما فرمودید به حالت تزاحم حفظی به خاطر این که مصلحت موجود در مستحبات واقعی شارع آمده بر همه‌ی مستحبات جعل ثواب کرده، در جایی که من قطع دارم که این خلاف واقع است و مستحب نیست دیگر چرا شارع باید با اخبار من بلغ بیاید....

ج: چرا؟ از خودش پرسید، ما که مدافع شارع نیستیم...

س: ضمن این که، نه، فرض گرفتیم که مبنای امام را کانه من به نظرم شما هم قبول کردید حالا دیگر نمی‌دانم....

ج: چی را؟

س: که اخبار من بلغ به خاطر این جعل ثواب شده که مستحبات واقعی که این بین....

ج: بله، حالا هم آتماً بذلک و به همین دلیل می‌گوییم انصراف هم درست نیست...

س: حالا اگر حکمت شارع این بوده که من به خاطر این که مصلحت مستحبات واقعی استیفاء بشود همه را مستحب کردم؛ من اگر قطع دارم که این جزء....

ج: شما قطع داری، قطع شما ملازمه ندارد با این که واقع امر هم همین جور باشد فلذا شارع می‌بیند چون شما بی‌خود قطع پیدا کردی می‌گوید آقا عمل کن می‌دهم.

س: حاج آقا قطع یعنی چی؟ قطع حجتش ذاتی است، سر سوزنی من احتمال نمی‌دهم شاید فی‌الواقع خلاف قطع من باشد لذا من که می‌خواهم مکلف هستم....

ج: شما اجازه...

س: نمی‌توانم حکم بدهم به این که شاید شارع این را دارای مصلحت بداند؛ این دیگر با قطع من جور در نمی‌آید.

ج: نه شارع مقدس محال است بفرماید آقا اگر شما یقین هم داری کاذب است عمل کن، من ثواب را می‌دهم، من ثواب را می‌دهم؛ اگر کسی بگوید آقا، اگر یک کسی آمد از قول من گفت که اگر شما فلان کار را بکنید من فلان ثواب را می‌دهم و شما هم یقین داری این دروغ دارد می‌گوید ولی من می‌دهم، وقتی آمد....

س: در فرضی که بدانم....

ج: آقا این حرف غلط است، این حرف نمی‌دانم اجتماع نقیضین از آن لازم می‌آید؟ ارتفاع نقیضین از آن لازم می‌آید؟ اجتماع ضدین از آن لازم می‌آید؟ کار قیچی از آن لازم می‌آید؟ چی لازم می‌آید از آن؟

س: در فرضی که من قبول کردم اخبار من بلغ به خاطر این بوده که مصالح مستحبات واقعی استیفاء بشود این‌جا دیگر حکم شارع بی‌ملاک می‌ماند، چرا؟ به چه ملاکی....

ج: نه، بی‌ملاک نمی‌ماند، چرا؟ به خاطر این جهت که شارع مقدس، شما الان در ذهن خودتان این جوری حساب می‌کنید، می‌گویید من یقین دارم، زید، عمرو، بکر آن‌ها هم یقین دارند، شاید شارع می‌داند این یقین‌ها خلاف واقع است، چون می‌داند این یقین‌ها خیلی‌هایش خلاف واقع است می‌گوید آقا می‌دهم تا این‌که در اثر انجام دادن این‌ها، این‌ها به مصالح واقعی برسند.

س: این همه یقین همه اشتباه درمی‌آید؟

ج: بله، این قدر یقین‌ها خلاف واقع است، همین‌که شیخ گفتم دیگر آن روز، شیخ فرموده چرا در زمان انفتاح باب علم، شارع خبر واحد را حجت کرده؟ او که می‌تواند برود از امام صادق بپرسد، باب انفتاح علم است، می‌گوید خبر واحد حجت است، شیخ فرموده: علتش این است که شارع که محیط به همه چیز است می‌داند خیلی از این علم‌ها که آن‌ها پیدا می‌کنند خلاف است درست؟ یعنی جهل مرکب دارند، خیال می‌کنند می‌دانند، نمی‌دانند؛ از این جهت گفته به خبر واحد عمل کنید چون خبر واحدها بیشتر موصل به واقع است آن‌ها را تا به اتکاء به علم‌شان. این یک واقعیتی است که ممکن است این جوری باشد دیگر. دیگر کفایت مذاکرات.

س: یک جمله است؛ من نسبت به قطع بقیه می‌توانم چنین احتمالی بدهم ولی نسبت به قطع خودم محال استه چنین احتمالی بدهم، چون با قطع بودنش جور در نمی‌آید....

ج: اما شارعی که آن‌جا نشسته....

س: من مکلفم می‌خواهم عمل کنم، من وقتی احتمال این را نمی‌دهم...

ج: شما مکلفی، گفتم مگر اشکال....

س: ما از مجرای ذهن خودمان راجع به شارع حرف می‌زنیم، ما که نسبت به نفس الامر که علم نداریم، ما بر اساس قطع و

ج: حالا شارع مقدس که شما قبول داری که می‌داند این صد نفری که علم پیدا کردند شارع می‌داند، این صد نفر همه‌شان یا اکثرشان اشتباه دارند می‌کنند؛ شارع بنده خدا که شارع یا بندهی خدا هست اگر پیامبر و ائمه باشند اگر خود خدا هم باشد که خدا هست، این شارع که یا بندهی خدا هست یا خود خدای متعال هست چه کار کند حالا؟ بیاید چه کار کند؟ می‌خواهد یک تدبیری بکند که مردم این‌ها را انجام بدهند به واقعیت برسند، چه کار کند؟ شما یک راه حلی پیشنهاد کنید به شارع؛ شارع چاره ندارد بگوید آقا این ثواب‌ها را می‌دهم.

س: حاج آقا با اطلاق نمی‌شود چون آن‌ها انصراف می‌فهمند باید یک‌جوری تصریح بکند حتی اگر....

ج: حالا وجه می‌خواهد انصراف، می‌گوییم چه وجه انصرافی دارد؟ انصراف ندارد؛ چون شما همین‌جور نشستید می‌گوید بعید است، بعید است که انصراف نمی‌آورد این‌ها انصراف‌های بدوی است؛ وقتی ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم نه.

خب اما دلیل دوم، دلیل دوم بر این مسأله این است که در خود روایات من بلغ بعض قرائنی وجود دارد که از آن‌ها می‌فهمیم که مواردی که علم داریم یا اطمینان داریم آن‌جا را نمی‌گیرد، چون در دو روایت، روایت من بلغ بود که «فعله التماس ذلک الثواب» یا «عمله طلب قول النبی»، جایی که می‌داند قول نبی نیست چه‌جور می‌تواند به داعی این‌که طلب قول نبی برود بیاورد؟ یا «التماس ذلک الثواب» آن همان ثوابی که پیامبر فرموده یا ائمه فرمودند یا خدای متعال فرموده به «التماس ذلک الثواب». بله بعد از این‌که اخبار من بلغ به گوشش خورد به عنوان اخبار من بلغ می‌شود ولی قبل از این، صرف‌نظر از این‌که ظاهر اخبار این است که صرف‌نظر از این‌که من دارم می‌گویم، آن به گوشش خورده به «التماس ذلک الثواب» رفته آورده؛ این در مواردی است که شما علم به خلاف نداشته باشید. پس بنابراین در خود اخبار من بلغ قیدی است که نمی‌گذارد اطلاق درست بشود که و لم یقله، اگرچه او فرموده باشد و شما هم بدانید که فرموده است؛ این قید «التماس ذلک الثواب» یا «طلب قول النبی(ص)» جلوی این اطلاق را می‌گیرد، پس یک قرینه‌ی داخلی در بعض اخبار من بلغ وجود دارد که جلوی اطلاق را می‌گیرد. آن قلت که بله، این اخباری که چنین قیدی در آن هست اطلاق پیدا نمی‌کند، اما آن اخبار که چنین قیدی در آن نیست. دوتا روایت در آن این قید بود بقیه‌اش که این قید را نداشت، این‌ها هم که مثبتین هستند، این می‌گوییم ثواب را در این حیطة دارد ذکر می‌کند آن‌ها مطلق دارند ذکر می‌کنند.

جواب این است که همان‌طور که قبلاً گفته شد ظاهر این است که کسی که به این اخبار مراجعه می‌کند یک مطلب دارند می‌گویند همه‌شان و موضوع در همه این‌ها یک چیز است و در باب اطلاق و تقیید گفته شده است که اگر ما احراز کردیم در مثبتین هم وحدت حکم را یا وحدت موضوع را یا این‌که یک مطلب را دارند افاده می‌کنند، در آن‌جاها تقیید انجام می‌شود و در ما نحن فیه همین‌طور است؛ همان‌طور که محقق اصفهانی در نه‌ایة الدرایه فرموده، بعض بزرگان دیگر در کتاب‌های‌شان فرمودند سیاق این اخبار این است که یک مطلب دارند بیان می‌کنند، کسی که نظر به این اخبار می‌کند که قبلاً هم خواندیم نه‌تا روایت بود که برگردانیم به مثلاً هشت‌تا یا هفت روایت، این‌ها یک مطلب دارند افاده می‌کنند. پس بنابراین با توجه به این خصوصیت نمی‌توانیم بگوییم که این اخبار شامل مواردی که علم به کذب یا اطمینان به کذب داریم را شامل می‌شود.

دلیل سوم:

دلیل سوم این است که در تمام این اخبار یک امری وجود دارد و آن است که «فعله»، یعنی داعی آن، این فاء، فاء تفریع است «بلغه ثواب، سمع ثواب» در معتبره‌ی هشام بود «سمع ثواب» در بقیه هست «بلغ»، «بلغه ثواب» یا «سمع ثوابا علی عمل» آن‌وقت چی؟ «فعله» این فاء، فاء تفریع است، یعنی منشأ انجامش این بود که این ثواب وجود دارد؛ بنابراین این دیگر، این قرینه فقط این نیست که در بعضی‌ها باشد ما به قرینه‌ی آن بخواهیم بقیه را تقیید بکنیم، این در تمام است، این فاء تفریع «فعله» «فصنعه»

«ففعله» در همه‌ی اخبار به یکی از این سه‌تا شکل است. یا «فصنعه» است یا «فعله» است یا «ففعله». پس بنابراین در همه‌ی این‌ها دارد تفریع می‌کند؛ کجاست که آدم متفرع بر آن ثوابی که شنیده یا بلغه می‌رود می‌آورد؟ انگیزه در او ایجاد می‌شود؛ ما که نداریم، دروغ است. و الا اگر می‌داند دروغ، و الا اگر این‌جوری است خودش بیاید یک ثوابی جعل بکند، خودش، بعد بگوید الان این‌جا ثواب را بروید بیاورید؛ این «فبلغه» یعنی آن‌جا که احتمال می‌دهد درست باشد.

س: چرا فاء را تراخی نمی‌گیریم؟

ج: فاء که مال تراخی نیست فاء، فاء تفریع است.

س: حاج آقا چه در فاء تفریع چه در التماس مثل مثالی که زدید می‌داند که این دارد دروغ می‌گوید، این به احتمال این‌که از باب تصادف ممکن است واقعاً چنین حکم را، ولی این دارد دروغ می‌گوید...

ج: نه می‌داند دروغ می‌گوید، ببینید....

س: پس مثالی که شما زدید کذب خبری نبود...

ج: نه خبری گفتم نه مخبری...

س: کذب خبری نبود...

ج: کذب خبری، یعنی بداند دروغ است نه این‌که...

س: پس این فرع را چرا بحث نمی‌کنید؟

ج: کدام؟

س: که صرف کذب مخبری باشد.

ج: نه آن هم بله، آن هم بحث داریم. فعلاً حالا این‌که آقایان گفتند فعلاً این کذب خبری است، یعنی می‌داند این مخالف واقع است، آن هم یک بحث است؛ می‌دانم این دروغ می‌گوید ولی شاید حرفش درست باشد، آن اشکالی ندارد، آن‌که اشکالی ندارد اصلاً...

س: می‌داند در محضر پیامبر....

ج: این دارد دروغ می‌گوید، بله، این دارد دروغ می‌گوید ولی حرفش لعل مطابق، پیغمبر یک وقت دیگر فرموده احتمال می‌دهد.

س: این‌طوری بحث می‌کنیم کذب مخبری را؟

ج: اشکالی ندارد آن هم می‌توانید فرع آخر، فعلاً این فرع این است که می‌داند این مطلب خلاف واقع است.

س: پس آن مثالی که زدید مثال....

ج: کدام مثال؟

س: نمی‌شود که محضر پیامبر بود و ما دیدیم که از خودش درآورد....

ج: نه گفت الان گفت، گفت الان گفت...

س: الانش که....

ج: همین، ما مثال‌مان این بود.

س:

ج: ما مثال‌مان این بود.

س: باز این کذب خبری از آن در نمی‌آید مثال‌تان هم آن باشد...

ج: ما مثال‌مان این بود.

س: که لعل درست باشد.

ج: می‌داند این الان پیغمبر نفرموده، گفت الان گفت، می‌دانیم نگفت؛ اما اگر همان‌جا احتمال بدهیم که چی؟ احتمال بدهیم که قبلاً شاید فرموده این بله، آن‌جا مطلب آخر، یعنی احتمالش را می‌دهیم.

این هم به خدمت شما قرینه‌ی بعدی، قرینه‌ی اخیر قرینه‌ی چهارم....

س: پذیرفتید همه‌ی این‌ها را هم ...

ج: بله.

قرینه‌ی چهارم این است که، این‌ها دیگر در کلام آقای خوئی این‌ها دیگر ذکر نشده، ایشان انصراف فرمودند. قرینه‌ی چهارم این است که...

س: حاج آقا ممکن است در دلیل قبلی اخبار من بلغ نخواهند بگویند که تا الان کسانی که به روال طبیعی خواهند بگویند کسانی که این اخبار را می‌بینند، اخبار من بلغ را الان می‌بینند، این‌ها یک خبر دالّ بر ثواب به آن‌ها می‌رسد نه به این عنوان که خودش باشد و خبر و وقتی احتمال خلاف، علم یا اطمینان به خلاف دارد نمی‌رود، با این اخبار من بلغ که من دارم با فرض علم به یقینم می‌گویم برو دنبالش این می‌رود دنبالش؛ یعنی این عملکرد آن مکلف را بعد از اخبار من بلغ دارد تشریح می‌کند. می‌گوید بعد از اخبار من بلغ که رسید....

ج: قبلش، موضوع نه، این اخبار من بلغ حکم است، آن‌ها موضوع هستند؛ کسی که این‌جوری شد حالا این حکمش است.

و اما دلیل چهارم؛ دلیل چهارم این است که در این اخبار چی اخذ شده بود؟ من بلغه؛ گفتند بلوغ در جایی صادق است که علم به خلاف نداشته باشی حداقل؛ اما علم به خلاف داری آن‌جا استعمال بلغه نمی‌شود، بلکه حتی آن‌جا که شک هم داری گفتند نمی‌شود. بلوغ مال جایی است که نه یا علم داری یا طرق عقلانیه وجود دارد بر یک مطلب. اما آن‌جایی که اصلاً علم در این نیست یا حتی شک داری، تردید داری، آن‌جا بلغ صادق نیست. اگر

یادتان باشد قبلاً از لسان العرب این عبارت را آوردیم «بَلَّغَ الشَّيْءُ بُلُوغاً وَ بَلَاغاً: وَصَلَ» یعنی به آن رسید «الی ان قال و العرب تقول للخبر يبلغ واحدهم و لا يحققونه: سَمِعُ لَا بُلْغَ أَيْ نَسَمِعُهُ وَ لَا يُبْلَغُنَا» ما شنیدیم ولی به ما نرسیده. اگر عرب «تقول للخبر يبلغ واحدهم» به یکی از آن‌ها خبری می‌رسد ولی «و لا يحققونه» این را محقق شده نمی‌بینند یعنی یا می‌دانند خراب است یا شک دارند چه جوری است، این‌جا می‌گویند «سَمِعُ لَا بُلْغَ». پس «من بلغه ثواب» آن‌جایی که علم داری این‌چنینی نیست آن‌جا را نمی‌گیرد، حتی آن‌جا که شک داری و نتیجه‌ی این حرف اگر درست باشد همان حرفی می‌شود همان حرفی می‌شود که باید سند معتبر باشد. جواب این سخن هم این است که اگر این... آن‌جا گفتیم که این «سَمِعُ لَا بُلْغَ» اگر کنار هم گفته بشود مثل مسکین و فقیر وقتی کنار هم می‌شود «يفترقان» معنای‌شان، وقتی جداجا استعمال می‌شود آن‌جا «يتحدان»؛ اگر بگویند فقیر و مسکین، فقیر مسکین این‌جا معناهایش عوض می‌شود اما اگر جدا استعمال شد این‌ها یکی است. این‌جا که می‌گوید «بُلْغَ لَا سَمْعُ» بله ممکن است این‌جور باشد؛ اما لولا این جهت...

س: تعبیرتان چی هست برای این‌که مثل فقیر و مسکین است؟

ج: بله؟ در استعمالات است.

دو این‌که جواب دادیم مطلبی که قبلاً باز عرض کردیم این بود که «بلغه ثواب علی عمل» گفتیم یعنی بلغ خبر ثواب، خبر ثواب که بالوجدان رسیده باشد ولو این‌که آن ضعیف باشد، شک در این نداریم که این گفت؛ پس بنابراین چون بلغ فاعلش چی هست؟ خود ثواب نیست همان توضیح که آقای آخوند دادند، گفتند ثواب که بالغ به ما نمی‌شود که، چون آن ثواب بعدالعمل است قبل العمل بلوغ ثواب معقول نیست، پس یعنی گزارش ثواب، خبر ثواب، وعده‌ی ثواب، این‌جور باید معنا بکنیم، این هم که بلغنا. حالا از این هم بگذریم...

س: بلغ متعلق خبر؟

ج: نه خود خبر «من بلغه» خبر ثواب بر یک عمل را این‌جور.

در جواب اخیر که آن‌جا دادیم این‌جا هم عرض می‌کنیم این هست که در روایت معتبر، آن‌که بیشتر قبول دارند اعتبارش را، صحیحه هم از آن تعبیر کردیم صحیحه‌ی هشام چی بود؟ «مَنْ سَمِعَ» بشنود نه «بلغ» بشنود؛ پس بنابراین ما به صحیحه‌ی هشام می‌توانیم تمسک کنیم و بگوییم که این هم دارد می‌گوید «مَنْ سَمِعَ»؛ بله، اشکال ندارد، آن‌جا که بلوغ است آن‌جا که روشن است «مَنْ سَمِعَ» بشنود که البته گفتیم برای شنیدن هم الغاء خصوصیت می‌کنیم یعنی حالا اگر خواند یا قرائت کرد یک‌جا ولی نشنید این‌جوری نیست که عرف یک موضوعیت است برای سماع را و استماع را داشته باشد؛ بنابراین این دلیل اخیر تمام نیست بنابراین ما موافقیم با فرمایش محقق خوئی قدس‌سره که بگوییم این اخبار من بلغ موارد علم و اطمینان به این‌که این خبر، خبر خلاف واقع است، این موارد را شامل نمی‌شود برای چی؟ لدلیل الثانی و الثالث.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

